

الگوی تعامل علوم انسانی و اجتماعی با مفهوم توسعه

محمدسالار کسرائی*

بهزاد اصغری**

چکیده

با پیشرفت‌های مادی و فنی عصر صنعتی در قرن هیجدهم میلادی، انسان معاصر برای تبیین موقعیت جدید و افق پیش‌روی خود، مفهوم توسعه را شکل داد. این مفهوم ابتدا با دستاوردهای مادی و فنی زندگی بشر شناخته می‌شد و از این‌رو فرایند توسعه توجه چندانی به دستاوردهای علوم انسانی و اجتماعی نداشت. این امر باعث شد الگوهای توسعه در ابتدا وجه کمی و قالبی مکانیکی بیابد و وجه کیفی زندگی انسان در آن در حاشیه قرار گیرد. اما این فرایند در بستر تاریخی دچار تغییر شد، زیرا پیامدهای برنامه‌های رشد‌محور و متکی بر آموزه‌های مدرنیزاسیون و اثرات مخرب اجتماعی، انسانی و زیست‌محیطی آن‌ها، نقدهای بسیاری را در پی داشت، بنابراین موج تازه‌ای از بازگشت و توجه عمیق‌تر بر مولفه‌های انسانی (علوم انسانی) شکل گرفت. نوشتار حاضر در صدد پاسخ به این پرسش است که چه مولفه‌هایی از علوم انسانی در معنای عام آن در شکل‌گیری نظریه‌های متاخر توسعه نقش داشته و این مولفه‌ها چگونه به صورت‌بندی الگوهای نظری توسعه کمک کرده‌اند. روش مورد استفاده در این پژوهش روش نظریه‌مبنایی خواهد بود. به این معنا مولفه‌های تاثیرگذار علوم انسانی در امر توسعه از

* دانشیار پژوهشکده علوم اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)،

mohammasalar.kasraie@gmail.com

** دکترای تاریخ، پژوهش‌گر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، asghari63@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۶



طریق کدگذاری باز از میان نظریه‌ها و الگوهای توسعه استخراج و در نهایت به ارائه مدل نظری ارتباط علوم انسانی و اجتماعی با مفهوم توسعه منتهی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: علوم انسانی، توسعه، الگوی نظری.

۱. مقدمه

مفهوم توسعه به‌عنوان دستاورد دنیای جدید، محصول تغییر نظام هستی‌شناختی و معرفتی انسان معاصر و پیشرفت‌های مادی و فنی پس از عصر صنعتی است. تغییر نظام معرفتی انسان و زمینی شدن جایگاه او پس از عصر رنسانس، برخلاف نظام معرفتی قرون وسطی که بر وجه لاهوتی انسان تاکید داشت (ر.ک: دورتیه، ۱۳۸۲: ۳۸۹؛ کالینگوود، ۱۳۸۲: ۷۷)، این امکان را به وجود آورد تا بهبود وجه مادی زندگی انسان بیشتر مورد توجه قرار گیرد. توجه بر وجه مادی زندگی انسان همراه با دستاوردهای عصر صنعتی که جنبه‌های اقتصادی و مادی زندگی انسان را بهبود بخشید، موجب شکل گرفتن این ایده شد که توسعه جامعه انسانی در قالب کمی و مادی امکان‌پذیر است (ر.ک: نافزیگر، ۱۳۸۹: ۸۰-۸۱). بنابراین تکیه بر علوم طبیعی و فنی و دستاوردهای آن‌ها برای توسعه جامعه انسانی کافی است.

سیطره رویکرد کمی و مادی بر مفهوم توسعه، در ابتدای امر، موجب شد مولفه‌هایی چون گسترش بازار، انباشت سرمایه، تخصص و تقسیم کار (همتی، ۱۳۸۸: ۴۵) به‌عنوان وجه ممیزه توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی شناخته شود و نظریه‌های توسعه نیز به‌صورت فرمول‌های ریاضی و بر اساس مفاهیم فنی تعریف شوند (ر.ک: ساندرلین و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۴). تسلط ایده کفایت رشد اقتصادی و فنی، نقش علوم انسانی و اجتماعی را برای پیمودن مسیر توسعه نادیده می‌گرفت. در صورتی که تعریف مفهوم توسعه و تبیین محدوده و چارچوب آن امری مرتبط با علوم انسانی و اجتماعی است، چراکه علوم طبیعی یا ریاضی امکان تعریف و تبیین مولفه‌های جامعه انسانی را ندارد، بلکه این علوم صرفاً به تبیین جهان مادی یا فیزیکی یا جنبه‌های مادی زندگی انسان می‌پردازد نه جامعه انسانی که ویژگی اصلی آن تاریخمندی و معنامحوری است (ر.ک: فروند، ۱۳۶۲: ۲۵-۵۹).

علوم انسانی در معنای عام آن که شامل فلسفه و علوم اجتماعی نیز می‌شود، از ابتدا در شکل‌گیری مفهوم توسعه به‌صورت انضمامی نقش داشته است. چراکه تبیین یک پدیده در جامعه انسانی بدون این علوم امکان‌پذیر نیست. اما علوم انسانی به‌عنوان یک نظام دانش در

الگوی تعامل علوم انسانی و اجتماعی ... (محمدسالار کسرائی و بهزاد اصغری) ۱۰۳

فرایند توسعه از زمانی اهمیت بیشتر یافت که وجوه کیفی امر توسعه مورد توجه قرار گرفت (ر.ک: داوری اردکانی، ۱۳۹۸: ۱۲) و بر این امر تاکید شد که توسعه و پیشرفت بدون علوم انسانی امکان پذیر نیست (ر.ک: فراستخواه، ۱۳۹۹: ۲۴۲-۲۴۳). به عبارتی با آشکار شدن نقائص توسعه کمی؛ همچون شکل گیری فاصله طبقاتی، آسیب های زیست محیطی و... اندیشمندان به دنبال تعریف کامل تری از مفهوم توسعه برآمدند؛ به گونه ای که این مفهوم، وجه اجتماعی، فرهنگی و انسانی زندگی انسان را نیز در بر بگیرد (ر.ک: عظیمی، ۱۳۹۱؛ عظیمی، ۱۳۸۳). به همین دلیل مفاهیم و مولفه های مرتبط با علوم انسانی به گونه ای صریح تر و موثرتر در نظریه های توسعه مورد توجه قرار گرفتند.

علوم انسانی جدید (ر.ک: استوینسن، بایرلی، ۱۳۹۳) با بازتعریف جایگاه انسان در نظام هستی، نقش بیشتری در قالب بندی جامعه انسانی ایفا کرد. این علوم با ارائه تعریف های جدید از جامعه انسانی، چشم انداز و شرایط مترتب بر آن، در حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به صورت بندی جدید مفهوم توسعه کمک کرد. بنابراین این علوم هم در تثبیت معنایی این پدیده و هم در تبیین مولفه های آن نقش داشت. به عبارتی علوم انسانی از یک سو با تبیین چشم انداز و مفهوم توسعه به تثبیت معنایی این پدیده کمک کرد و از سوی دیگر با تاکید بر جنبه های کیفی، مولفه های جدیدی را برای امر توسعه تعریف کرد. به عنوان مثال این علوم با ارائه نظریه ها و ایده های سیاسی جدید در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی ایده توسعه سیاسی را به عنوان یکی از مولفه های اصلی فرایند توسعه مطرح (ر.ک: پیت، هارویگ، ۱۳۹۶: ۳۵-۳۸) و با تاکید بر مولفه هایی چون آزادی و قابلیت های انسانی (ر.ک: آمارتیا سن، ۱۳۸۲) و مولفه های دیگر، سرمایه و توسعه انسانی را به عنوان عوامل اصلی و محرک توسعه معرفی کرد.

مفهوم توسعه با توجه به بسترها و رویکردهای متفاوت تعاریف متفاوتی پیدا کرده است (ر.ک: پیترز، ۱۳۹۵: ۲۸-۳۶)، اما از آنجا که مفهوم توسعه در بطن جامعه انسانی معنا پیدا می کند، مولفه های مرتبط با علوم انسانی در صورت بندی آن نقش اساسی را دارند (ر.ک: فراستخواه، ۱۴۰۰: ۱۰). بنابراین شناسایی مولفه های علوم انسانی که در شکل گیری مفهوم توسعه موثر هستند، می تواند به تبیین دقیق نظریه های توسعه و نظم دهی اجتماعی و انتخاب راهبرد مناسب توسعه کمک کند. اما علیرغم نقش اساسی علوم انسانی در شکل گیری امر توسعه، مولفه های تاثیرگذار این علوم بر این پدیده، استحصال و صورت بندی نشده است. از این رو پرسش این پژوهش این است که چه مولفه هایی از علوم انسانی در شکل گیری نظریه های توسعه نقش داشته و این مولفه ها چگونه در الگوهای نظری توسعه قابل

صورت‌بندی است. روش مورد استفاده در این پژوهش روش نظریه‌مبنایی خواهد بود (ر.ک: محمدی، ۱۳۹۳). به این معنا مولفه‌های تاثیرگذار علوم انسانی در امر توسعه از طریق کدگذاری باز از میان نظریه‌های و الگوهای توسعه استخراج و در نهایت به ارائه مدل نظری ارتباط علوم انسانی و اجتماعی با مفهوم توسعه منتهی خواهد شد.

۲. تبیین جایگاه انسان

بازشناسی جایگاه انسان در برنامه‌های توسعه از آن‌رو اهمیت دارد که جایگاه انسان در این برنامه‌ها الزامات و راهبردهای توسعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. به عبارتی اگر انسان در کانون نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه قرار نداشته باشد جایگاه انسان به‌عنوان ابزار توسعه فرو کاسته خواهد شد (برای دیدن نمونه‌ای، ر.ک: Malthus, 2004: 96-118) و اگر انسان در کانون این برنامه‌ها قرار گیرد هدف توسعه افزایش قابلیت‌ها، توانایی‌ها و آزادی انسان خواهد بود (ر.ک: Sen, 2000: 13-54). بر اساس این رویکردها راهبردهای متفاوتی نیز برای توسعه در پیش گرفته خواهد شد. به این معنا که اگر انسان در کانون نظریه‌های توسعه قرار گیرد به‌جای تمرکز بر مفاهیم کمی، مفاهیم کیفی توسعه مورد توجه خواهد گرفت و از راهبردهایی چون توسعه آموزش، جامعه دانش‌محور و ... استفاده می‌شود.

جایگاه انسان در نظریه‌های توسعه در ارتباط با دیگر موجودات و پدیده‌ها و محیط اطراف او صورت‌بندی می‌شود. از این‌رو این مفهوم مبتنی بر نظام فلسفی و شرایط تاریخی و جامعه‌شناختی در نظریه‌های مختلف نمود پیدا می‌کند. جایگاه انسان در نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه در مکتب کلاسیک اقتصاد در ارتباط با اقتصاد و جهان مادی معنا پیدا کرد (ر.ک: اسمیت، ۱۳۵۷: ۷-۱۴). به این معنا هدف از توسعه، رشد اقتصادی و بهبود وجه کمی زندگی انسان و ابزارهای آن؛ کار، تولید و سرمایه‌گذاری انسان بود (ر.ک: همتی، ۱۳۸۸: ۴۵). بنابراین خود انسان در کانون این ایده‌ها قرار نداشت بلکه صرفاً وجه مادی زندگی انسان در کانون این نظریه‌ها و الگوهای توسعه قرار داشت. ارتباط انسان با دیگر پدیده‌ها در این نظام براساس حداکثرسازی سود انسان از محیط اطراف در قالب کمی آن صورت‌بندی شده بود (برای دیدن نمونه‌ای، ر.ک: Bentham, 1836: 14-27). از این‌رو در این چارچوب بهره‌برداری از پدیده‌ها توسط انسان بدون توجه به عواقب بلندمدت آن صورت می‌گرفت.^۱

مفهوم توسعه کمی با این نقد مواجه بود که موجب تضعیف بعد معنوی انسان و نظام اخلاقی او شده است. از این‌رو در سیر تاریخی نظریه‌های توسعه الگوهای توسعه کیفی رشد

پیدا کردند. در این چارچوب نظریه‌های توسعه در تبیین جایگاه انسان در نظام هستی آن را در ارتباط با موجودات دیگر و محیط اطراف قرار دادند؛ به همین دلیل در نظریه‌های متاخر توسعه توجه به محیط زیست و نظام اخلاقی نمود بیشتری یافت (ر.ک: افقه، ۱۳۸۴: ۱۱۵). جایگاه انسان نیز در این ایده‌ها در ارتباط با محیط اطراف و بسترهای فرهنگی و اجتماعی تبیین شد. در این الگوها وجه کیفی و اجتماعی زندگی انسان در کانون توجه قرار داشت و جایگاه انسان با عملکرد آن در اجتماع تبیین شده بود. به این معنا خود انسان در کانون این الگوها قرار نداشت بلکه وجه اجتماعی و فرهنگی زندگی او مورد توجه این الگوها بود. راهبردهایی که بر اساس این ایده نیز ارائه شد مبتنی بر تأمین وجه اجتماعی زندگی انسان بود، از جمله راهبرد عدالت توزیعی و رفع فقر.^۲

در الگوهای توسعه انسان‌محور، انسان در کانون برنامه‌های توسعه قرار گرفت. جایگاه انسان در این چارچوب در ارتباط با خود و جهان پیرامون بازتعریف و با توجه به این رویکرد افزایش قابلیت‌ها و توانایی‌ها و تأمین آزادی‌های انسان راهبردهای توسعه را شکل داد.^۳

تبیین جایگاه انسان در نظریه‌ها و الگوهای توسعه براساس مقتضیات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی صورت می‌گیرد. بنابراین علوم انسانی و اجتماعی با صورت‌بندی نظام فلسفی و معرفت حاصل از دانش‌های تاریخ، الهیات و اخلاق، جامعه‌شناسی، حقوق، انسان‌شناسی و روانشناسی و ارائه تعریف از جایگاه انسان در نظام آگاهی به تبیین جایگاه انسان در نظریه‌ها و الگوهای توسعه کمک می‌کند.

۳. شکل‌دهی نظام معرفتی

شناخت یا معرفت و شرایط مترتب بر آن به‌عنوان یکی از مسائل فلسفی، از زمان سقراط تا کنون انسان را به خود مشغول کرده است. شناخت، راه ارتباط انسان با جهان است و راه‌های شناخت انسان از جهان پیرامون ماهیت آدمی را شکل می‌دهد (زاگزبسکی، ۱۳۹۲: ۱۱)؛ از این رو تبیین مقتضیات شناخت علاوه بر تبیین حوزه فهم و آگاهی انسان، ماهیت او را نیز شکل می‌دهد. نظام معرفت یا نظام آگاهی به‌معنای مجموعه دانش و شناخت انسان از خود و پدیده‌های پیرامون است که بر اساس ابزار خاص مانند «حس» و «تفکر» به دست آمده است (ر.ک: مارتین، ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۷۲).

شناخت انسان از هر پدیده، شرایط معرفت به آن پدیده را ایجاد کرده و مجموع این معرفت‌ها نظام آگاهی انسان را شکل می‌دهد که به او امکان برقراری ارتباط با پدیده‌های

پیرامون را می‌دهد. نظام آگاهی، مبتنی بر چگونگی شناخت انسان از پدیده‌ها و ارتباط آن‌ها است. به این معنا تعریف انسان از هر پدیده و تبیین جایگاه و ارتباط آن با سایر پدیده‌ها در شکل‌دهی نظام آگاهی انسان موثر است. به‌عنوان مثال تعریف نظام سیاسی و چگونگی ارتباط آن با حوزه عمومی و خصوصی، دانش شکل گرفته در حوزه علم سیاست است و تبیین جایگاه و ارتباط این حوزه با سایر حوزه‌ها چون اقتصاد، طبیعت و ... نظام آگاهی انسان را شکل می‌دهد. نظام آگاهی انسان هویت و ماهیت دنیای پیرامون او را تعریف می‌کند و هویت انسان در تعامل نظام آگاهی انسان با جهان پیرامون شکل می‌گیرد. به‌عنوان مثال با تغییر چگونگی شناخت انسان از جهان پیرامون و رابطه پدیده‌ها با یکدیگر پس از رنسانس هویت انسان جدید متفاوت از هویت انسان در ادوار پیشین تلقی گردید.

نظام معرفت انسان معاصر در نظریه‌ها و الگوهای توسعه دو کارکرد متفاوت دارد. از سویی نظام‌های معرفتی در هر دوره تاریخی بر نظریه‌های توسعه تاثیر گذاشته و منجر به شکل‌گیری الگوهای خاصی از توسعه می‌شوند و از سوی دیگر با اجرای الگوهای توسعه، چارچوب‌های مشخصی در جوامع شکل می‌گیرد که نظام معرفتی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. تاثیر نظام معرفت بر برنامه‌های توسعه از طریق پارادایم‌های علمی صورت می‌گیرد. به‌عنوان مثال در دوره‌ای که پارادایم اثبات‌گرا متاثر از علوم ریاضی و تجربی بر علوم حاکم شده بود، الگوهای توسعه نیز در قالب این نظام معرفتی ارائه می‌شد. به همین دلیل الگوهای توسعه در این دوره اغلب مبتنی بر مفاهیم کمی بود. از جمله الگوی توسعه سوسیالیستی و الگوی توسعه مبتنی بر نظریه نوسازی که از نسل اول نظریه‌های توسعه محسوب می‌شوند. اما با تغییر نظام آگاهی انسان و بازیابی جایگاه علوم انسانی و اجتماعی (ر.ک: براهمن، ۱۳۸۱: د) رویکرد کمی محور تعدیل شده و رویکردهای کیفی در حوزه توسعه نمود پیدا کرد.

نظام آگاهی جدید پس از دوران اثبات‌گرایی موجب شد با بازنگری اساسی در مفهوم توسعه، ابعاد کیفی توسعه مورد توجه قرار گیرد. به‌عنوان مثال گفتمان پسامدرن با تاکید بر تکرار اندیشه و توجه بر مقتضیات فرهنگی و اجتماعی، ارائه تعریف‌های چند وجهی از مفهوم توسعه را امکان‌پذیر کرد. الگوهای توسعه نیز بر اساس این نظام معرفتی وجه فرهنگی و اجتماعی یافتند. پس از آن با به چالش کشیده شدن پارادایم‌های معرفتی و علمی، الگوهای توسعه بر وجه انسانی توسعه توجه بیشتری کرد و مفهوم توسعه انسانی مطرح شد.

صورتبندی این نظام‌های معرفت و تبیین مولفه‌های آن وظیفه علوم انسانی و اجتماعی و معرفت فلسفی، تاریخی و جامعه‌شناختی است. چراکه دستاوردهای انسان در حوزه علوم

طبیعی یا ریاضی خود به خود منجر به شکل‌گیری پارادایم‌های معرفتی نشده است بلکه تأمل و گفتگوهای فلسفی در مورد دستاوردهای بشری و چگونگی حصول معرفت نزد انسان به شکل‌گیری پارادایم‌های معرفتی کمک کرده است. علاوه بر آن شکل‌گیری معرفت در مورد پدیده‌ها و اشیا و جهان پیرامون انسان نیز توسط علوم انسانی و مفاهیمی امکانپذیر است که این علوم ارائه کرده‌اند. به عبارتی دانش کسب‌شده از طریق علوم دیگر در قالب مفاهیم علوم انسانی صورتبندی شده و به قوه فهم و ادراک انسان در می‌آید. بستر شکل‌گیری این معرفت نیز توسط علوم انسانی و از طریق زبان و ادبیات که امکان تعامل، گفتگو و فهم مشترک را مهیا می‌سازد، امکانپذیر می‌شود. تاریخ، سیر تطور مفاهیم و انباشت تجربه و معرفت را در اختیار قرار می‌دهد. فلسفه نیز امکان تفکر را مهیا ساخته و علوم دیگر انسانی و اجتماعی قابلیت تفکر انسان را تقویت می‌کند.

علاوه بر این، الگوهای توسعه نیز به شکل‌گیری نظام معرفتی کمک می‌کند. به همین دلیل نظریه‌ها و الگوهای توسعه اغلب با این نقد مواجه هستند که الزاماتی را بر جوامع تحمیل کرده‌اند که با مقتضیات فرهنگی، تاریخی و اقتصادی آن‌ها هماهنگ نیست. بر این اساس گاه نظریه‌های توسعه به‌عنوان ابزار استعمار توصیف شده‌اند (ر.ک: محمدی، غلامحسین، ۱۳۹۳: ۲۵۱). اگرچه این برداشت ممکن است توهّم توطئه را در خود مستتر داشته باشد اما به این امر اشاره دارد که صورتبندی مشخصی از نظام ارزشی، تاریخی و همچنین معرفتی در پس این الگوها به دیگر جوامع تحمیل شده و این جوامع تحت تسلط نظام دانایی مسلط قرار گرفته‌اند. به همین دلیل برخی از الگوها و برنامه‌های توسعه به‌دنبال رهایی از نظام‌های معرفتی حاکم و شکل‌دهی نظام معرفتی خاص هستند. از جمله نظریه ساختارگرایی و نظریه وابستگی، مفهوم کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته را که دیدگاه مسلط عصر نوسازی است را تغییر دادند و مفهوم کشورهای مرکز-پیرامون را جایگزین کردند.^۴ این تغییر به‌معنای تغییر نظام آگاهی و صورتبندی مسائل است. چراکه با تغییر این مفاهیم و صورتبندی این رابطه، ارتباط این کشورها از حالت پیشرفته و عقب‌مانده خارج شد و الگوی روابط کشورها نیز براساس آن بازتعریف گردید. علاوه بر آن الگوی توسعه که توسط این کشورها نیز در پیش گرفته شده بود، تغییر کرد و راهبردهای متفاوتی چون راهبرد اقتصاد درونزا یا دیگر الگوهای توسعه مورد توجه قرار گرفت.

۴. ترسیم چشم‌انداز

یکی از وظایف نظریه‌ها و الگوهای توسعه، ترسیم چشم‌انداز و جهت‌دهی جوامع انسانی است. در نمونه‌های ابتدایی نظریه‌های توسعه مانند نظریه مارکسیستی توسعه، وضع مطلوب جامعه، جامعه کمونیستی است که هر جامعه با گذار از الگویی ۵ مرحله‌ای به آن دست پیدا می‌کند. این مراحل عبارتند از کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم (ر.ک: Marx, 1946/1: 139-205). از این رو این اندیشه الگویی مشخص جهت گذار به مراحل مختلف را ارائه می‌کند که جوامع انسانی باید آن را طی کنند. نظریه روستو نیز به‌عنوان نمونه لیبرال درمقابل آن نظریه همین خصلت را دارد. این الگو نیز مسیر جوامع انسانی برای رسیدن به نمونه جامعه ایدئال را مشخص کرده است که شامل: اجتماع سنتی، آغاز تحول، مرحله خیز، حرکت به طرف تکامل و مصرف انبوه است (ر.ک: Rostow, 1960: 4-17).

الگوهای دیگر توسعه مانند نظریه ساختارگرایی نیز جامعه صنعتی را به‌عنوان الگوی ایدئال جامعه انسانی معرفی می‌کنند و به دنبال آن هستند که با تغییر مولفه‌ها و طی مسیر مشخص جوامع سنتی به سمت جوامع صنعتی سوق داده شوند. از این رو نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه با کمک گرفتن از علوم انسانی و اجتماعی و معرفت فلسفی، تاریخی، جامعه‌شناختی و ... در صدد تصویر جامعه آرمانی هستند و راهبردهای لازم برای رسیدن به آن جامعه را ترسیم می‌کنند.

ترسیم چشم‌انداز برای زیست انسانی و جامعه از وظایف علوم انسانی است. انسان براساس نظام فلسفی و جهان‌بینی، تاریخ، نظام اعتقادی و مقتضیات جامعه‌شناختی نسبت به ترسیم چشم‌انداز زندگی و سیر جامعه خود اقدام می‌کند. به بیانی علوم ریاضی و طبیعی وظیفه تعیین هدف زندگی انسان را بر عهده ندارد و به دلیل ماهیت انسان این امر وظیفه علوم انسانی است که چشم‌انداز آینده جامعه انسانی را تعیین کند. این وظیفه بر اساس انباشت معرفت تاریخی و فلسفی و مقتضیات اجتماعی و فرهنگی صورت می‌گیرد که صورتبندی آن بر عهده علوم انسانی است. به عبارتی علوم انسانی وضع مطلوب جامعه انسانی را ترسیم و الزامات و راهبردهای آن را تعیین می‌کند. در این چارچوب، برنامه‌ریزی برای توسعه به‌معنای تعیین اهداف، ترسیم وضعیت مطلوب و انتخاب مسیر و ابزار، از وظایف علوم انسانی است که علم مدیریت در تحقق آن به انسان معاصر کمک می‌کند.

۵. تبیین مفهوم توسعه

مفهوم توسعه در هر کدام از الگوها و نظریه‌های توسعه به شکل‌های مختلفی تعریف شده‌اند. تعریف مفهوم توسعه از آن‌رو اهمیت دارد که انتخاب هر تعریفی از توسعه منجر به درپیش‌گرفتن الزامات و راهبردهای خاص در جهت رسیدن به توسعه می‌شود. از این‌رو تبیین این مفهوم در نظام آگاهی جامعه، در جهت درپیش‌گرفتن مسیر توسعه الزامی است. به همین دلیل رویکرد پساتوسعه به‌جای نظریه‌پردازی در مورد توسعه به دنبال این است که مفهوم توسعه را بازتعریف کرده و از این طریق الزامات توسعه را تبیین کند (سمیعی‌اصفهانی، حبیبی، ۱۳۹۴: ۵۷-۵۸).

مفهوم توسعه در نظریه‌ها و الگوهای توسعه ابتدا به معنای رشد کمی و توسعه اقتصادی تعریف شده بود. ارائه تعریفی کمی از توسعه و تاکید بر انباشت سرمایه در قالب صنعتی آن، موجب شد توسعه صنعتی در اولویت برنامه‌های توسعه قرار گیرد.^۵ با گذار از ساحت کمی، تعریفی کیفی از توسعه نیز ارائه شد. ارائه تعریف کیفی از مفهوم توسعه موجب شد برنامه‌ها و الگوهای توسعه به ساحت‌های اجتماعی و فرهنگی زندگی انسان توجه کنند. راهبردهایی که براساس این تعریف درپیش‌گرفته شد توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی و توسعه فرهنگی بود.^۶ به همین دلیل در این برنامه‌ها ایجاد مشارکت، تامین نیازهای اولیه انسان، آموزش، تامین امنیت و ... در قالب نیازهای جامعه معاصر انسانی در اولویت برنامه‌های توسعه قرار گرفت.

با ارائه تعریف متفاوت از مفهوم توسعه در ساحت اجتماعی و انسانی، بسترهای دیگری نیز جهت توسعه در نظر گرفته شد. بر اساس این تعریف راهبرد تقویت قابلیت‌های انسانی و اجتماعی به‌جای تقویت زیرساخت‌های اقتصادی و توسعه صنعتی یا توجه به وجه فرهنگی توسعه در اولویت قرار گرفت.^۷

ارائه تعریف از مفهوم توسعه در بستری تاریخی و بر اساس مقتضیات خاص صورت می‌گیرد. بنابراین اگرچه علوم انسانی و اجتماعی در تبیین مولفه‌های کمی زندگی انسان مانند نیازهای زیستی (معیشت، بهداشت و ...) از دیگر علوم کمک می‌گیرد اما تبیین مولفه‌های کیفی توسعه از جمله مشارکت سیاسی، مشارکت اجتماعی، رواداری، قابلیت‌های انسان، آزادی‌های انسان و ... را خود بر عهده دارد. مولفه‌های مذکور، مولفه‌های تاریخمند هستند و در بسترهای اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرند در حالی که علوم طبیعی و ریاضی به این بسترها توجه ندارند.

۶. تاریخمندی

تاریخمندی در الگوهای توسعه در دو وجه نمود پیدا می‌کند. نخست بر ساخت نظریه توسعه بر اساس سیر تاریخی مشخص و دیگری ارائه الگوی توسعه در بستری تاریخی. به این معنا، نظریه‌ها و الگوهای توسعه گاه بر اساس رویکردی تاریخی ارائه شده‌اند؛ مانند نظریه مارکس که نظریه‌ای تاریخمند است و بر اساس تاریخ جوامع اروپایی، سیر تاریخی مشخصی برای گذار به توسعه، شامل مراحل پنج‌گانه کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و سوسیالیسم ارائه کرده است (ر.ک: Marx, 1946/1: 139-205). نظریه روستو نیز مبتنی بر طی یک مسیر تاریخی مشخص شامل اجتماع سنتی، آغاز تحول، مرحله خیز، حرکت به سمت تکامل و مصرف انبوه ارائه شده است (ر.ک: Rostow, 1960: 7-14). ترسیم این مراحل تاریخی برای جامعه و تصویر وضع ایدئال بر عهده علوم انسانی و علم تاریخ و جامعه‌شناسی است. چراکه علوم دیگر توان ترسیم سیر تاریخی جوامع را ندارند و علوم تاریخمندی نیستند.

علاوه بر تدوین سیر تاریخی جوامع، برخی از الگوها و نظریه‌های توسعه به بسترهای تاریخی جامعه نیز توجه دارند و به دنبال این هستند که نظریه‌های توسعه را بر اساس ویژگی‌های تاریخی هر جامعه ارائه کنند. به‌عنوان مثال نظریه وابستگی نظریه‌ای تاریخمند است و مدعی است که امر توسعه باید در بستری تاریخی بررسی شود (ر.ک: Gunder Frank, 1969: 3-6). نظریه پساتوسعه نیز تعریف ارائه شده از مفهوم توسعه توسط نظریه‌های دیگر را پذیرفته و این مفهوم را در بستری فلسفی، تاریخی و جامعه‌شناختی جستجو می‌کند. در مقابل این الگوها، الگوهای دیگر توسعه نیز وجود دارند که تاریخمند نیستند. به‌عنوان مثال الگوی نوسازی در بستری تاریخی ارائه نشده و ایده همگرایی آن موجب شده است تا بسترهای تاریخی جوامع نادیده گرفته شود. البته این الگو نیز در سیر تطور خود با پی‌بردن به اهمیت بستر تاریخی توسعه، به مقتضیات تاریخی هر جامعه توجه کرد و برای هر جامعه شرایط خاصی برای گذار به توسعه در نظر گرفت.

۷. صورت‌بندی حقوق انسان

صورت‌بندی حقوق انسان، تبیین نیازها، اولویت‌بندی و ترسیم مسیر تامین نیازهای اوست. در نظریه‌های کلاسیک توسعه، با توجه به اولویت‌های مادی، علیرغم توجه ضمنی به دیگر نیازهای انسان، حقوق انسان در حوزه اقتصاد و در قالب آزادی اقتصادی به‌صراحت صورت‌بندی

شده بود.^۸ از این رو در این الگو سایر نیازهای انسان، بیان آشکار نداشتند. حقوق اقتصادی بر حق مالکیت، محدوده فعالیت اقتصادی و چگونگی فعالیت انسان‌ها در حوزه اقتصادی و حوزه دخالت دولت در امر اقتصاد تاکید دارد. بر این اساس نظریه‌های کلاسیک اقتصاد به دنبال به رسمیت شناختن حق تجارت و سرمایه‌گذاری انسان‌ها است تا حوزه اقتصاد از سیطره قدرت حکومت خارج شود.

الگوهای فرهنگی و اجتماعی توسعه علاوه بر حقوق انسان در حوزه اقتصاد، به دنبال صورت‌بندی حقوق انسان در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی از جمله، حق تامین اجتماعی و رفاه، حق انتخاب اجتماعی (شغل، مذهب و ...)، حق انتخاب سیاسی، حق مالکیت، آزادی‌های مدنی (شرکت در اجتماعات، راهپیمایی، صحبت به زبان مادری و ...)، امنیت، آموزش، بهداشت و برابری است.^۹ به عنوان مثال در بعد حقوق سیاسی، نظریه‌های توسعه سیاسی به دنبال به رسمیت شناختن حق انتخاب سیاسی و مشارکت سیاسی افراد جامعه هستند و در بعد حقوق فرهنگی نیز بر حفظ هویت فرهنگی و فردی از جمله حق آموزش به زبان مادری، حفظ آداب و رسوم، برابری و عدم تبعیض در جامعه تاکید دارند.

نظریه‌های توسعه انسان‌محور نیز حقوق فردی انسان معاصر را با توجه به نیازهای جدید، شناسایی و بر اساس آن الگوی توسعه ارائه کرده‌اند.

^{۱۰} حقوق انسانی تاکید بر آزادی‌های انسان و استفاده از قابلیت‌های انسانی دارد. بنابراین الگوهای انسان‌محور توسعه، به دنبال ارائه تعریف جدید از حقوق انسان در ساحت‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است. تبیین محدوده و تعریف این حقوق بر عهده علوم انسانی و اجتماعی از جمله حقوق، علوم سیاسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ و مطالعات زبانی است. چراکه حقوق انسان در بسترهای فرهنگی و اجتماعی معنا می‌یابد و تبیین این بسترها بر عهده این علوم است در حالی که علوم دیگر به بسترهای اجتماعی و فرهنگی زندگی انسان نمی‌پردازند.

۸. آزادی انسان

مفهوم آزادی در نظریه‌های توسعه در آغاز به معنای آزادی کسب و کار در اقتصاد کلاسیک مطرح شد (ر.ک: Smith, 1928: 160-172, 523-617). از این رو تبیین حدود آزادی انسان بود که پایه توسعه و توسعه اقتصادی را مهیا کرد. این مفهوم ابتدا به معنای محدود کردن دولت در امور اقتصادی بود اما به این معنا محدود نماند. با بسط این مفهوم، مفهوم توسعه نیز بسط یافت. در

سیر تاریخی، این مفهوم به معنای آزادی سیاسی تعبیر شد و در قالب نظریه‌های توسعه سیاسی مطرح گردید (ر.ک: Mill, 1948: 179-197). سپس این مفهوم در قالب آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی مانند توانایی مشارکت اجتماعی، ایجاد نهادهای مدنی، شرکت در اجتماعات و ... نمود یافت. البته مفهوم آزادی به این حدود نیز محدود نماند و این مفهوم چنان بسط یافت که در نهایت به معنای توسعه تعبیر شد. به این معنی که هدف از توسعه، آزادی و بدون آزادی، تحقق توسعه غیرممکن تصویر شد (ر.ک: Sen, 2000: 13-54).

تعریف آزادی انسان و تبیین محدوده آن با توجه به محدودیت‌های فیزیکی و مادی براساس نظام فلسفی، تاریخی، اعتقادی، اخلاقی، معرفتی و سیاسی صورت می‌گیرد و این بسترها همگی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی قرار دارند. به عبارتی این وظیفه فلسفه و علوم چون علم اخلاق و الهیات، تاریخ، جامعه‌شناسی، حقوق و روانشناسی است که حدود و ثغور آزادی انسان را در برنامه‌های توسعه در ساحت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تبیین کنند. در حالی که موضوع معرفت علوم طبیعی و ریاضی، انسان نیست و آزادی انسان قلمرو علم آن‌ها محسوب نمی‌شود؛ اگرچه یافته‌ها و دستاوردهای آن‌ها می‌تواند معطوف به آزادی انسان باشد.

۹. تبیین عدالت

در مسیر برنامه‌ریزی برای توسعه تبیین مفهوم عدالت از آن‌رو اهمیت دارد که تبیین جایگاه آن در نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه راهبردهای مورد نظر برنامه‌های توسعه را مشخص می‌سازد. این مفهوم در الگوهای اولیه توسعه که مبتنی بر نوسازی بود، اغلب به عدالت در حوزه تولید ثروت توجه داشت. اما با مطرح شدن جایگاه اخلاق در الگوهای توسعه، توزیع ثروت در مقابل تولید ثروت نیز مورد توجه نظریه‌پردازان توسعه قرار گرفت.

با پدیدار شدن مسئله فقر و شکاف طبقاتی در کشورهای توسعه‌یافته و تقابل کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، نیاز به جای‌یابی مفهوم عدالت در الگوها و نظریه‌های توسعه بیشتر احساس شد. به همین دلیل نظریه‌هایی چون نظریه نیازهای اساسی شکل گرفت که در آن مفهوم اخلاق و عدالت در قالب تامین حقوق اولیه تمام انسان‌ها از جمله نیازهای معیشتی و بهداشتی صورت‌بندی شده بود (ر.ک: Maslow, 1959: 119-137; Maslow, 1970: 19-105). پس از آن نیز مفهوم عدالت در حوزه توسعه فردی مطرح شد. به این معنا که باید امکانات برای ظهور و بروز استعدادها و توانایی‌ها انسان‌ها مهیا باشد. با تعریف مفهوم عدالت راهبردهای توسعه نیز

از آن متأثر شد. همچون راهبرد سرمایه‌گذاری صنعتی در عصر نوسازی، راهبرد عدالت توزیعی و اجتماعی در الگوهای اجتماعی و فرهنگی و راهبرد عدالت در به‌کار بستن قابلیت‌ها در توسعه انسانی.

ارائه تعریف و تبیین حدود مفهوم عدالت با مفهوم اخلاق ارتباط دارد و در ارتباط انسان با جهان پیرامون معنا می‌یابد. در حالی که علوم طبیعی و ریاضی در بررسی ارتباط پدیده‌ها با یکدیگر اصول اخلاقی را مورد توجه قرار نمی‌دهند. بنابراین اصول اخلاقی و عدالت در حوزه معرفت آن‌ها معنا نمی‌یابد. اما علوم انسانی می‌تواند با کمک نظام فلسفی-اخلاقی و علم جامعه‌شناسی، تاریخ و حقوق، مفهوم عدالت را تعریف و حدود آن را تبیین کند تا الگوی مناسبی برای توسعه در پیش گرفته شود.

۱۰. صورت‌بندی انگیزه‌ها

صورت‌بندی انگیزه انسان در مسیر توسعه از ابتدا مورد توجه نظریه‌پردازان توسعه قرار گرفته است. در الگوهای کلاسیک، اصالت فرد و تعقیب منافع شخصی به‌عنوان انگیزه غالب توسعه اقتصادی معرفی شده است.^{۱۱} در این الگو شکل‌دهی انگیزه در حوزه توسعه اقتصادی با مفهوم اصالت سود معنا یافته (ر.ک: Bentham, 1836: 14-27)؛ به این معنا انگیزه توسعه در قالب مفاهیم کمی تعریف شده است. اما این مفهوم در نظریه‌ها و الگوهای بعدی توسعه از حالت کمی خارج شد و صورتی کیفی نیز پیدا کرد. بنابراین این مولفه در قالب نابرابری‌های اقتصادی صورت‌بندی شد. پس از آن نظریه‌های توسعه مدعی شدند که انگیزه اصلی توسعه مقابله با نابرابری‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است (ر.ک: Amin, 1974: 44-90). به همین دلیل انگیزه توسعه در قالب انگیزه‌های جامعه‌محور صورت‌بندی شد. راهبردهایی که در این الگوها نیز به کار بسته شد همچون عدالت توزیعی، فقرزدایی و ... در قالب همین انگیزه‌ها معنا یافت.

در نظریه‌های توسعه انسان‌محور، آزادی انسان و توسعه قابلیت‌ها، انگیزه اصلی انسان برای طی مسیر توسعه بیان شده است (Sen, 2000: 13-54). به این معنا انگیزه افراد در جهت توسعه فردی به‌عنوان عامل توسعه بیان شده است، به‌گونه‌ای که افراد از طریق توسعه فردی به شکل‌گیری جامعه توسعه‌یافته کمک می‌کنند. راهبردهایی که بر اساس این رویکرد به توسعه ارائه شده است، مبتنی بر نیازهای عالی، سامان یافته که در الگوهای پیشین توسعه مورد توجه قرار نگرفته است.

صورت‌بندی انگیزه افراد در شکل‌یابی الگوی توسعه موثر است. به همین دلیل نظریه‌های توسعه به دنبال تبیین و شکل‌دهی انگیزه‌های انسان هستند تا از آن طریق به جامعه توسعه‌یافته نزدیک شوند. به‌عنوان مثال الگوهای توسعه اجتماعی به‌دنبال این هستند تا انگیزه توسعه را در قالب انگیزه‌های جمعی سامان دهند. الگوی نهادگرا نیز به‌دنبال آن است تا انگیزه افراد را در قالب نهادها سامان دهد. این الگو اعتقاد دارد که نهادها قواعد بازی در جامعه هستند و انگیزه‌های افراد را شکل می‌دهند. از دیدگاه این رویکرد نظم‌دهی انگیزه افراد در قالب این نهادها می‌تواند موجبات توسعه پایدار را فراهم سازد. الگوهای توسعه انسانی نیز به‌دنبال این هستند انگیزه توسعه شخصی تبدیل به موتور توسعه جامعه شود.

در علوم طبیعی و ریاضی انگیزه انسان در شکل‌گیری پدیده‌ها موثر نیست و قوانین طبیعت بدون دخالت انگیزه انسان عمل می‌کنند. بنابراین موضوع انگیزه انسان در این علوم مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد. در این چارچوب، علوم انسانی موظف است بر اساس نظام معرفتی و نظام آگاهی و مقتضیات اجتماعی و فرهنگی انگیزه‌های لازم برای توسعه را صورت‌بندی و شکل دهد. از این رو علوم روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، تاریخ و معرفت فلسفی می‌تواند انگیزه‌های انسان را در قالب‌های مشخص سامان داده و آن را نظام‌مند می‌سازند.

۱۱. تعریف حوزه خصوصی و حوزه عمومی

نظریه‌ها و الگوهای توسعه از ابتدا به‌دنبال تبیین حوزه عمومی و خصوصی جامعه بودند. تبیین محدوده این حوزه‌ها از آن رو اهمیت دارد که با قرار گرفتن هر یک از حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در حوزه عمومی یا خصوصی محدوده مشارکت انسان در آن تعیین می‌شود. به‌عنوان مثال خارج شدن سیاست از محدوده خاص و قرار گرفتن آن در حوزه عمومی موجب مشارکت سیاسی بیشتر، آگاهی سیاسی فزاینده و توسعه سیاسی می‌شود. در نسل اول نظریه‌های توسعه خروج حوزه اقتصاد از حوزه تسلط دولت و قرار گرفتن آن در حوزه عمومی و امکان تجارت آزاد شرایط را برای توسعه مهیا کرد.^{۱۲}

تعریف حوزه عمومی و خصوصی جامعه و بسط حوزه عمومی در الگوهای توسعه اجتماعی و فرهنگی، امکان مشارکت مردم را فراهم کرد و از این رو روند توسعه تسریع شد (ر.ک: Mill, 1948: 179-197). در الگوی توسعه انسانی نیز موضوع تقویت قابلیت‌های انسان از حوزه خصوصی به حوزه عمومی منتقل شد و توسعه، معنا و مفهوم متفاوتی پیدا کرد. بر این اساس راهبردهای متفاوتی نیز برای توسعه در پیش گرفته شد. تعریف حوزه عمومی و

خصوصی در روند برنامه‌ریزی توسعه جهت ترسیم راهبردها اهمیت دارد. تبیین حوزه خصوصی و عمومی جامعه بر اساس مقتضیات فرهنگی، تاریخی و اجتماعی از وظایف علوم انسانی و اجتماعی است و نظام فلسفی و علوم سیاسی، تاریخ، جامعه‌شناسی، حقوق، اقتصاد، انسان‌شناسی و ... باید به تبیین حدود آن بپردازد.

۱۲. تبیین نقش دولت

تبیین نقش دولت در حوزه توسعه علاوه بر تعیین راهبردهای توسعه، نوع مشارکت افراد جامعه در حوزه توسعه را نیز مشخص می‌سازد. نقش دولت ابتدا در الگوهای کلاسیک اقتصاد براساس ایده مبتنی بر آزادی انسان، در امر اقتصاد محدود شد و به دنبال آن حوزه اقتصاد به مردم واگذار گردید (ر.ک: Smith, 1928: 160-172, 523-617). اما با مطرح شدن ایده کینز مبنی بر دخالت دولت در امر توسعه، دخالت دولت در حوزه اقتصاد با صورت‌بندی جدیدی به رسمیت شناخته شد (Keynes, 1964: 372-385). ایده کینز به معنای محدود کردن آزادی انسان‌ها و تسلط دوباره دولت‌ها بر حوزه اقتصاد نبود بلکه به معنی وظیفه ارشادی دولت در هدایت اقتصاد و بازار و همچنین تعیین مسیر توسعه بود. تحدید دخالت دولت در امور اقتصادی در اغلب نظریه‌های توسعه پذیرفته شد و از دهه ۱۹۸۰ با روند رشد دخالت دولت‌ها، سیاست تعدیل اقتصادی دوباره به دنبال کاهش نقش و وسعت دولت‌ها برآمد. البته تبیین نقش دولت در حوزه توسعه همیشه به‌عنوان یک چالش در حوزه توسعه باقی ماند و فراز و فرودهای بسیاری را شاهد بود.

تحدید نقش دولت‌ها در نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه محدود به حوزه اقتصاد نماند و در الگوهای بعدی توسعه، نقش دولت در حوزه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز محدود شد. از این رو سیاست‌گذاری در تمام حوزه‌ها در قالب برنامه‌های توسعه از محدوده انحصار دولت‌ها خارج و مردم در آن مشارکت کردند. این امر به شکل‌گیری نهادهای مردمی جدید که وظیفه راهبری توسعه را بر عهده داشتند، کمک کرد (ر.ک: زاهدی، ۱۳۹۰: ۱-۱۸). با گسترش مفهوم توسعه به توسعه انسانی، وظیفه دولت‌ها، نه حکومت بر انسان‌ها که تلاش برای ظهور و بروز قابلیت‌های انسان‌ها در تمام زمینه‌ها تعریف شد (ر.ک: Sen, 2000: 13-54).

تبیین نقش دولت‌ها در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و حوزه برنامه‌ریزی و اجرا از آنجاکه فرایندی کیفی است، از عهده علوم دیگر خارج است. بنابراین تبیین

نقش دولت در حوزه توسعه باید توسط علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، مدیریت و اقتصاد بر مبنای مقتضیات فرهنگی، تاریخی و اجتماعی صورت گیرد.

۱۳. راهبردهای توسعه

راهبرد اقتصاد باز، راهبرد توزیع مجدد، راهبرد صنعتی شدن، رشد متعادل یا متوازن، توسعه درونزا و برونزا و ... همه راهبردهایی هستند که در جهت توسعه به کار گرفته شده‌اند (ر.ک: گریفین، ۱۳۷۵: ۱۷۳-۱۷۴). این راهبردها بر اساس رویکرد الگوهای نظری توسعه و اهداف و ابزار در دسترس، در پیش گرفته شده و ساز و کار مسیر توسعه را ترسیم می‌کنند. در این چارچوب الگوی توسعه اقتصادی، راهبردهایی چون راهبرد توسعه صادرات، راهبرد اقتصاد باز یا صنعتی شدن را در پیش گرفته است. الگوی توسعه اجتماعی و فرهنگی نیز راهبرد توزیع مجدد، رشد متعادل یا متوازن یا توسعه درونزا را الزام کرده است. الگوی توسعه انسانی نیز راهبرد تامین رفاه یا رشد ظرفیت‌های انسانی را توصیه می‌کند.

تدوین راهبرد الگوی توسعه مبتنی بر ترسیم هدف، تبیین شرایط و توانمندی‌ها، برنامه‌ریزی و ... صورت می‌گیرد. تبیین این مولفه‌ها نیز بر اساس مقتضیات اقتصادی، تاریخی و اجتماعی هر جامعه از وظایف علوم انسانی و اجتماعی است. از این رو در تدوین راهبردهای توسعه باید از علم تاریخ، علم سیاست، جامعه‌شناسی، حقوق و مدیریت کمک گرفت و راهبرد مناسب با مقتضیات جامعه ارائه کرد.

۱۴. سرمایه اجتماعی و فرهنگی

مفهوم سرمایه در الگوهای اولیه توسعه اغلب به عنوان سرمایه مادی تعریف شده است. چنانکه این نظریه‌ها و الگوها اغلب بر انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری در بخش صنعت تاکید دارند.^{۱۳} به دنبال این الگو با مطرح شدن الگوهای دیگر توسعه که به توسعه فرهنگی و اجتماعی توجه داشتند مفاهیمی چون سرمایه اجتماعی و فرهنگی نیز به عنوان عوامل مهم در گذار به توسعه معرفی شده‌اند. سرمایه فرهنگی و اجتماعی در این الگوها به معنای بسترهایی هستند که شرایط توسعه را مهیا می‌کنند. این سرمایه با شکل دادن شبکه پایداری از روابط، گذار به توسعه را مقدور می‌سازد (ر.ک: Gunder Frank, 1969: 3-6). به این معنا سرمایه اجتماعی در قالب روابط پایدار و پیوندهای ذهنی و عینی، نظامی منسجم و هماهنگ ایجاد می‌کند که مدیریت و مواجهه با چالش‌ها را ممکن می‌سازد.

سرمایه اجتماعی در بسترهای فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد و با تقویت دو مفهوم اعتماد و مشارکت گروهی، امکان در پیش گرفتن راهبردهای توسعه مناسب را میسر می‌سازد. این سرمایه در شکل‌دهی ساختارهای جامعه و اقتصاد مفید است. چراکه سرمایه اجتماعی در حوزه اقتصادی می‌تواند با ایجاد شبکه قوی از ارتباط بین تولیدکننده تا مصرف‌کننده، نظام اقتصادی را سامان دهد. از سویی دیگر سرمایه اجتماعی و فرهنگی با ایجاد بستر برای گفتگو و اخذ تصمیم‌های مشترک امکان اجرایی شدن راهبردها و تاکتیک‌های توسعه در همه حوزه‌ها، از جمله حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را مهیا می‌کند. نظم‌دهی این سرمایه‌ها در راستای اهداف توسعه از طریق علمی چون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، مطالعات زبانی، مطالعه فرهنگ‌ها، تاریخ و ... امکانپذیر است که به تبیین ویژگی‌های کیفی این سرمایه‌ها می‌پردازند.

۱۵. سرمایه انسانی

سرمایه انسانی مولفه‌ای است که در الگوهای اولیه توسعه به وجه کیفی آن چندان توجه نشده است. به‌عنوان مثال در الگوی توسعه ارائه‌شده توسط هارود-دومار سرمایه انسانی به‌عنوان سرمایه اصلی اما در معنای کمی و به‌عنوان عامل تولید معرفی شده است.^{۱۴} در این رویکرد نقش انسان به‌عنوان عامل تولید فروکاسته شده است. بنابراین سرمایه انسانی در خدمت رشد اقتصادی قرار گرفته و تخصص و مهارت‌های آن نیز نه جهت توسعه خود انسان بلکه به‌منظور به‌کارگیری فناوری‌ها و تکنولوژی‌های پیشرفته مورد توجه است. این ایده در الگوهای بعدی توسعه تعدیل و توسعه در خدمت انسان تعریف شد.

در الگوهای اجتماعی و فرهنگی، جنبه اجتماعی سرمایه انسانی به دلیل جایگاه آن در ساختار اجتماعی و فرهنگی مورد توجه قرار گرفت (ر.ک: Amin, 1974: 44-90). در نهایت نیز الگوی توسعه انسانی، سرمایه انسانی را به‌عنوان مهم‌ترین سرمایه توسعه معرفی کرد. در این الگو هدف، توسعه انسان و تقویت سرمایه انسانی است و توسعه اقتصادی وسیله آن محسوب می‌شود. سرمایه انسانی با افزایش ظرفیت انسان‌ها به وجود می‌آید و مسیر توسعه را هموارتر می‌سازد (ر.ک: Amin, 1974: 44-90). این رویکرد بر این امر تاکید دارد که توسعه بر بستر انسان توسعه‌یافته قابل دستیابی است. از این رو آموزش نیروی انسانی در این الگو نه به‌منظور توسعه اقتصادی بلکه به‌منظور ظهور و بروز قابلیت‌های انسانی صورت می‌گیرد تا از این طریق بستر توسعه خود به خود در ابعاد مختلف آن و نه صرفاً در بعد اقتصادی مهیا شود.

سرمایه انسانی، مفهوم توسعه را به مفهوم افزایش ظرفیت انسان پیوند زده است. در این میان افزایش ظرفیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی اقتصادی انسان از طریق آموزش و پرورش صورت می‌گیرد. آموزش نیروی انسانی منجر به ایجاد جامعه دانش‌محور می‌شود و این خود موجبات توسعه را مهیا می‌سازد. بنابراین علوم انسانی با تقویت مهارت‌های انسانی از جمله توانایی تفکر، مسئله‌یابی، توانایی حل مسئله، توانایی مشارکت، تقویت نبوغ و خلاقیت، توانایی گفتگو و رواداری، امکان توسعه را مهیا می‌سازد.

۱۶. مشارکت

موضوع مشارکت افراد در مسیر توسعه یکی از مولفه‌های کلیدی توسعه است. این مفهوم در الگوهای اولیه توسعه در قالب مشارکت افراد در سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی بروز و ظهور کرد. مشارکت افراد در امر اقتصاد، اولین نقشی بود که آن‌ها در مسیر توسعه ایفا کردند. تشویق افراد به سرمایه‌گذاری و مشارکت در امر اقتصاد نشان از آن دارد که بدون مشارکت مردم امکان توسعه حتی به صورت کمی نیز فراهم نمی‌شود.^{۱۵} اما مشارکت انسان‌ها در مسیر توسعه به مشارکت اقتصادی محدود نماند و در سیر تاریخی الگوهای توسعه بسط پیدا کرد. در الگوهای بعدی توسعه اهمیت مشارکت افراد در حوزه‌های دیگر نیز شناخته شد. به همین دلیل ایده مشارکت سیاسی به دنبال مشارکت اقتصادی مطرح شد (ر.ک: Mill, 1948: 179-197).

با مطرح شدن توسعه اجتماعی و انسانی مشارکت اجتماعی و فرهنگی نیز در الگوهای توسعه مورد توجه قرار گرفت و در قالب الگوهایی مانند الگوی نهادگرا سعی شد مشارکت افراد در امر توسعه سامان یابد (ر.ک: Myrdal, 1960: 38-88). در الگوی توسعه انسانی، مولفه مشارکت در سطح بسیط آن مورد توجه قرار گرفت؛ به این معنا که مشارکت افراد در قالب توسعه فردی صورتبندی شد. از این رو امر توسعه به مشارکت افراد در ارتقای توانایی‌ها و قابلیت‌های خود وابسته شد (ر.ک: Sen, 2000: 31-54).

صورتبندی مشارکت انسان‌ها در امر توسعه موضوع مطالعه علوم طبیعی و ریاضی نیست چراکه موضوعات مورد مطالعه علوم طبیعی و ریاضی وابسته به مشارکت انسان نیست اما موضوع مطالعه علوم انسانی و اجتماعی، انسان و جامعه انسانی است که در آن مشارکت و تعامل انسانی پایه‌های جامعه انسانی را شکل می‌دهد. بنابراین این علوم از جمله معرفت فلسفی، جامعه‌شناسی، حقوق، فلسفه، تاریخ، روانشناسی، سیاست، اقتصاد و مدیریت وظیفه تبیین چگونگی مشارکت انسان‌ها در امر توسعه را بر عهده دارند.

۱۷. نهادسازی

اهمیت نهادها در روند توسعه پس از جنگ جهانی دوم بیشتر مورد توجه قرار گرفت. در الگوهای اولیه توسعه به نهادهای اقتصادی اهمیت داده شد اما پس از گسترش یافتن مفهوم توسعه اهمیت نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز در امر توسعه شناخته شد. نهادگرایی به دنبال قاعده‌مند شدن رفتار انسان‌ها از طریق سازمان‌ها و نهادها و آداب و رسوم هستند که ساختار جامعه را شکل داده‌اند. نهادگراها تمام پدیده‌های اجتماعی را در قالب نهاد صورتبندی کرده‌اند و معتقدند نهادها با توانایی قاعده‌مند کردن پدیده‌ها و روابط بین آنها می‌توانند نقش مهمی در مسیر توسعه از طریق ایجاد انسجام و هماهنگی بیشتر ایفا کند (ر.ک: ساندلین، تراتوین، وندراک، ۱۳۹۳: ۱۳۳).

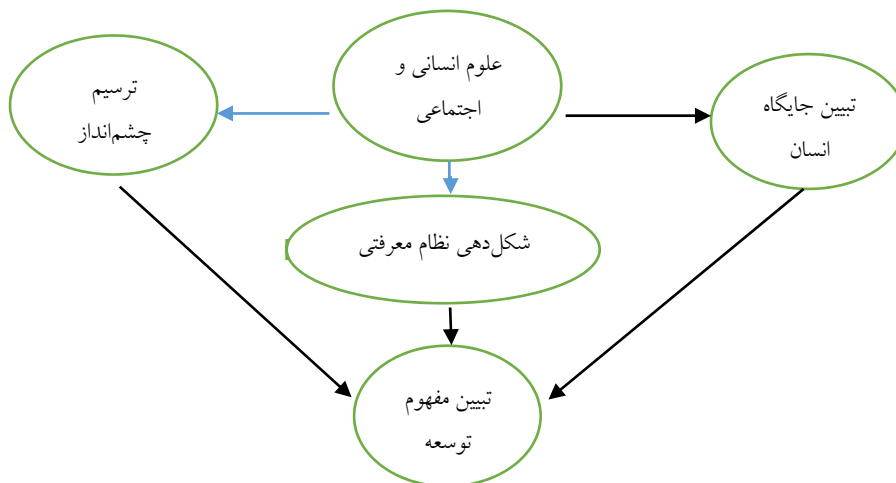
نهادها نقش مهمی در شکل‌دهی روابط درون‌گروهی و برون‌گروهی انسان‌ها دارند. به‌عنوان مثال نهادها می‌توانند رابطه گروه‌های حاکم و غیرحاکم را شکل دهند. حتی شکل‌دهی ارتباط انسان با محیط اطراف نیز در قالب نهادها قابل سازماندهی است. چراکه نهادها امکان ارتباط دوسویه پدیده‌ها را مهیا می‌سازند. صورتبندی نهادها و سازماندهی روابط پدیده‌ها در ارتباط با عناصر اجتماعی سامان می‌یابد و تبیین و نظم‌دهی عناصر اجتماعی نیز تنها از علومی برمی‌آید که به مطالعه انسان و رابطه او با محیط اطراف می‌پردازد نه علومی که موضوع مطالعه آنها انسان و جامعه انسانی نیست.

۱۸. نتیجه‌گیری

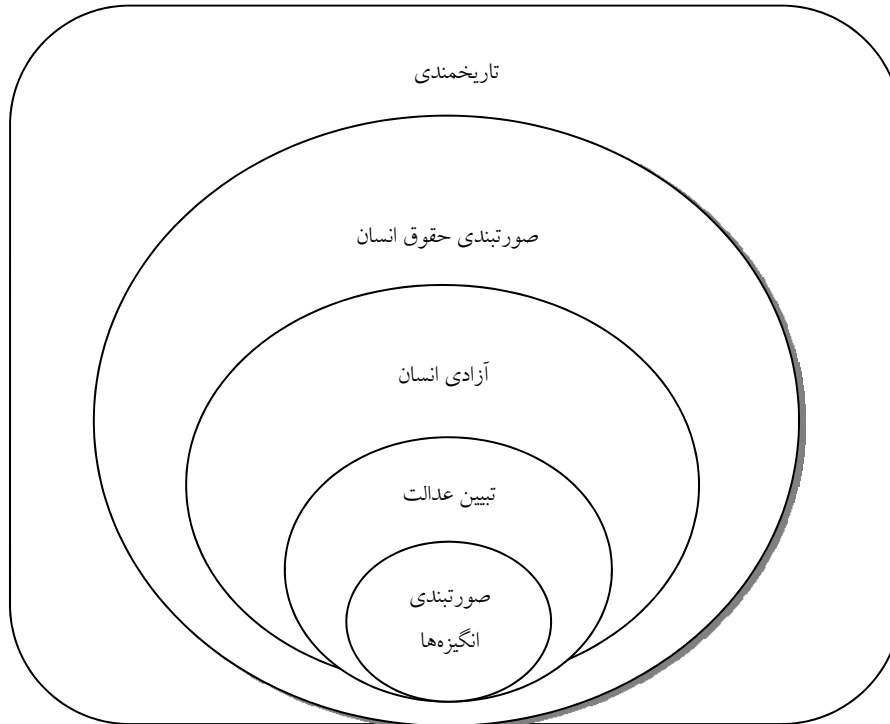
مولفه‌های علوم انسانی از ابتدای شکل‌گیری این مفهوم در تعریف و تبیین محدوده آن نقش داشتند اما به تدریج مولفه‌های بیشتری از این علوم به ساختاربندی آن کمک کرده و در نهایت مفهومی از توسعه ارائه شد که جنبه‌های انسانی در آن غالب است. معرفت انسان نسبت به پدیده‌ها و محیط پیرامون با کمک تمام علوم از جمله علوم زیستی و طبیعی و ریاضی و علوم انسانی و اجتماعی شکل می‌گیرد ولی صورتبندی نظام معرفت در قالب علوم زیستی یا طبیعی ارائه نمی‌شود بلکه در قالب علوم انسانی و با کمک معرفت فلسفی، جامعه‌شناختی و تاریخی حاصل می‌شود که از طریق دانش‌هایی چون جامعه‌شناسی، تاریخ، مطالعات زبانی، حقوق، روانشناسی، الهیات و اخلاق به دست می‌آیند.

مولفه‌های علوم انسانی مستخرج از الگوها و نظریه‌های توسعه در سه سطح قابل دسته‌بندی است. ۱- سطح نظری و معرفتی شامل: تبیین جایگاه انسان، صورت‌بندی نظام‌های معرفتی، ترسیم چشم‌انداز، تبیین مفهوم توسعه، ۲- سطح راهبردی شامل: تاریخ‌مندی، صورت‌بندی حقوق انسان، صورت‌بندی آزادی انسان، تبیین عدالت و صورت‌بندی انگیزه‌ها و ۳. سطح عملی و کاربردی شامل تبیین حوزه خصوصی و عمومی، تبیین نقش دولت، تعریف راهبردهای توسعه، صورت‌بندی سرمایه اجتماعی و فرهنگی، صورت‌بندی سرمایه انسانی، صورت‌بندی مشارکت انسان و نهادسازی. این ۳ سطح در ارتباطی دو سویه و متناظر و در قالب یک مجموعه متشکل و منسجم می‌تواند مدلی نظری جهت تدوین الگوی مناسب توسعه ارائه کند.

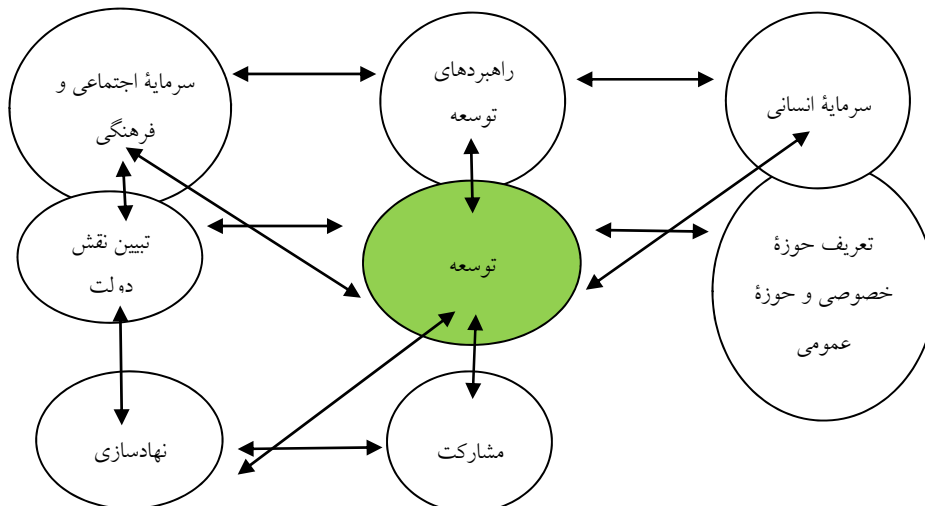
به عبارتی تعریف و تبیین دقیق این مولفه‌ها در ۳ سطح مذکور متناسب با ویژگی‌های خاص هر منطقه و قالب‌بندی آن در یک مجموعه منسجم و مرتبط با یکدیگر می‌تواند منجر به تدوین الگوی توسعه متناسب با نیازها و توانایی‌های هر کشور شود و عدم توجه به ارتباط و انسجام درونی این مولفه‌ها منجر به شکل‌گیری الگوهای ناکارآمد توسعه خواهد شد. عدم توجه به این مولفه‌ها، الگویی ناقص از توسعه را به همراه خواهد داشت و عدم دقت در هماهنگی مولفه‌ها با یکدیگر در قالب این مجموعه، منجر به تناقض درونی الگوهای توسعه خواهد شد. این مولفه‌ها شکل‌دهنده جامعه انسانی معاصر است و از این رو صورت‌بندی آن‌ها طبق الگوی نظری پیشنهادی، نظم جامعه در مسیر توسعه را موجب خواهد شد.



سطح بنیان‌های نظری و معرفتی تعامل علوم انسانی و اجتماعی و الگوها و برنامه‌های توسعه



سطح راهبردی تعامل علوم انسانی و اجتماعی و الگوها و برنامه‌های توسعه



سطح عملی و کاربردی تعامل علوم انسانی و اجتماعی و الگوها و برنامه‌های توسعه

پی‌نوشت‌ها

۱. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Smith, 1928; Keynes, 1964; Malthus, 2004; Marshall, 1961; Mill, 1940; Schumpeter, 1963; Rostow, 1960; Solow, 1970; Domar, 1960; Harrod, 1954
۲. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Gunder Frank, 1969; Bauer, 1957; Baran, 1978; Todaro, 2000; Amin, 1974
۳. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Mahbub Ul Haq, 1976; Sen, 2000; Myrdal, 1972; Myrdal, 1973; Myrdal, 1960.
۴. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Gunder Frank, 1969; Myrdal, 1960; Amin, 1974.
۵. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Schumpeter, 1963; Rostow, 1960; Solow, 1970; Domar, 1960; Harrod, 1954
۶. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Baran, 1978; Todaro, 2000; Amin, 1974
۷. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Mahbub Ul Haq, 1976; Sen, 2000.
۸. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Smith, 1928; Keynes, 1964
۹. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Huntington, 1968; Maslow, 1970; Maslow, 1959;
۱۰. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Mahbub Ul Haq, 1976; Sen, 2000.
۱۱. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Smith, 1928; Keynes, 1964
۱۲. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:
Keynes, 1964; Schumpeter, 1963; Smith, 1928

الگوی تعامل علوم انسانی و اجتماعی ... (محمدسالار کسرائی و بهزاد اصغری) ۱۲۳

۱۳. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:

Domar, 1960; Harrod, 1954.

۱۴. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:

Domar, 1960; Harrod, 1954.

۱۵. برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک:

Keynes, 1964; Solow, 1970; Domar, 1960; Harrod, 1954.

کتاب‌نامه

- استیونسن، لزلی؛ بایرلی، هنری (۱۳۹۳)، هزار چهره علم: گفتارهایی درباره دانشمندان، ارزش‌ها و اجتماع، ترجمه میثم محمدامینی، تهران: نشر نو.
- اسمیت، آدام (۱۳۵۷)، ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران: پیام.
- افقه، سیدمرتضی (۱۳۸۴)، مفهوم توسعه: مقایسه‌ای بین دیدگاه اسلام و ادبیات موجود توسعه، مجموعه مقالات همایش سیاست‌ها و مدیریت برنامه‌های رشد و توسعه در ایران، جلد چهارم، صص ۱۰۹-۱۵۷، تهران: موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی.
- براهمن، جان (۱۳۸۱)، توسعه مردم‌گرا بازان‌دیشی در نظریه و کاربرد توسعه، ترجمه عبدالرضا رکن‌الدین افتخاری، مرتضی توکلی، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- پیت، ریچارد، هارت‌ویک، الین (۱۳۹۶)، نظریه‌های توسعه: اختلاف‌ها، استدلال‌ها، راهکارها، ترجمه مهدی رضایی، تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- داوری‌اردکانی، رضا (۱۳۹۸)، درباره علوم انسانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- دورتیه، ژان فرانسوا (۱۳۸۲)، علوم انسانی گستره شناخت‌ها، ترجمه مرتضی کتبی، جلال‌الدین رفیع‌فر، ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- زاگزیسکی، لیندا ترینکاوس (۱۳۹۲)، معرفت‌شناسی، ترجمه کاوه بهبهانی، تهران: نشر نی.
- زاهدی، شمس‌السادات (۱۳۹۰)، جهانی‌شدن و توسعه پایدار، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره دوم، شماره ۳، صص ۱-۱۸.
- ساندلین، بو، تراوتین، هانس-میکائیل، وندراک، ریچارد (۱۳۹۳)، تاریخ مختصر اندیشه‌های اقتصادی، ترجمه حمیدرضا اریاب، تهران: نشر نی.

سمیعی اصفهانی، علیرضا، حبیبی، فاطمه (۱۳۹۴)، نظریه پساتوسعه و الگوی اقتصاد مقاومتی در جمهوری اسلامی ایران؛ رویکرد مقایسه‌ای، فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج، سال ۱۸، شماره ۶۶، صص ۷۳-۵۱.

سن، آمارتیا (۱۳۸۲)، توسعه یعنی آزادی، ترجمه محمدسعید نوری نائینی، تهران: نی. عظیمی، حسین (۱۳۸۳)؛ مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران؛ تهران: نشر نی. عظیمی، حسین (۱۳۹۱)، اقتصاد ایران: توسعه، برنامه‌ریزی، سیاست و فرهنگ (مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها)، به کوشش: خسرو نورمحمدی، تهران: نی. فراستخواه، مقصود (۱۳۹۹)، علوم انسانی و مسئله تأثیر اجتماعی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فراستخواه، مقصود (۱۴۰۰)، زیرپوست علوم انسانی ایران؛ دوئل کنشگران و ساختارها، دوفصلنامه توسعه علوم انسانی، دوره دوم، شماره ۴، صص ۱۷-۵. فروند، ژولین (۱۳۶۲)، آرا و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

کالینگوود، رابین جورج (۱۳۸۲)، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: کتاب آمه. مارتین، رابرت (۱۳۹۴)، معرفت‌شناسی، ترجمه نسترن ظهیری، تهران: ققنوس. محمدی، بیوک (۱۳۹۳)، درآمدی بر روش تحقیق کیفی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

محمدی، غلامحسین (۱۳۹۳)، بررسی تطبیقی لیبرالیسم و نتولیرالیسم؛ مارکسیسم و نئومارکسیسم در اقتصاد جهانی، فصلنامه راهبرد، س ۲۳، ش ۷۲، صص ۲۴۱-۲۵۶.

نافزیگر، ای. وین (۱۳۸۹)، توسعه اقتصادی، ترجمه محمدرضا منجدب، تهران: آسیم. همتی، عبدالناصر (۱۳۸۸)، نگرشی بر دیدگاه‌ها و مسائل توسعه اقتصادی، تهران: سروش. پیترز، جان‌ندروین (۱۳۹۵)، نظریه توسعه، ترجمه انور محمدی، تهران: نشر گل‌آذین. گریفین، کیت (۱۳۷۵)، راهبردهای توسعه اقتصادی، ترجمه حسین راغفر، محمدحسین هاشمی، تهران: نی.

Amin, Samir (1974), *Accumulation on a world scale: a critique of the theory of underdevelopment*, Translated by Brian Pearce, New York: Monthly Review Press.

Baran, Paul A (1978), *The political economy of growth*, Harmondsworth: Penguin Books.

Bauer, Peter Tamas (1957), *The economics of under-developed countries*, London: James Nisbet & Co; Cambridg: The Cambridge University Press; [Chicago]: University of Chicago Press.

- Bentham, Jeremy (1836), *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*, Oxford at the Clarendon press:
- Domar, Evsey D (1960), *Essays in the theory of economic growth*, New York: Oxford University Press.
- Gunder Frank, Andre (1969), *Capitalism and underdevelopment in Latin America; historical studies of Chile and Brazil*, New York, London: Modern Reader Paperbac.
- Harrod, Roy (1954), *Towards a dynamic economics, some recent developments of economic theory and their application to policy*, London: Macmillan & co ltd.
- Huntington, Samuel P (1968), *Political order in changing societies*, New Haven: Yale University Press.
- Keynes, John Maynard (1964), *The general theory of employment, interest, and money*, New York: Harcourt, Brace and Jovanovic.
- Mahbub Ul Haq (1976), *The Poverty Curtain: Choices for The Third World*, New York: Columbia University Press.
- Malthus, T. R. (2004), *An essay on the principle of population*, edited with an introduction and notes by Geoffrey Gilbert, Oxford: oxford University Press.
- Marshall, Alfred (1961), *Principles of economics: an introductory volume*, London: Macmillan & Co Ltd.
- Marx, Karl (1946), *Capital*, introduction by G. D. H. Cole, edition by Eden and Cedar Paul, ; New York: J. M. Dent and sons London: E. P. Dutton and company.
- Maslow, Abraham H (1959), *New knowledge in human values*, New York: Harper & Row.
- Maslow, Abraham H (1970), *Motivation and personality*, New York: Harper & Row.
- Mill, John Stuart (1940), *Principles of political economy with some of their applications to social philosophy*, London : Longman, Green.
- Mill, John Stuart (1948), *On liberty*, London: Watts and Company.
- Myrdal, Gunnar (1960), *Beyond the welfare state*, New Haven: Yale.
- Myrdal, Gunnar (1972), *Asian drama: an inquiry into the poverty of nations*, an abridgement by Seth S. King, London: Allen Lan.
- Myrdal, Gunnar (1973), *Against the stream: critical essays on economics*, New York: Pantheon Books.
- Rostow, Walt Whitman (1960), *The stages of economic growth: a non -communist manifesto*, London :Cambridge University Press.
- Schumpeter, J.A. (1939), *Business Cycles: A Theoretical, Historical and Statistical Analysis of the Capitalist Process*, New York: McGraw Hill.
- Sen, Amartya (2000), *Development as freedom*, New york: anchor books.

Smith, Adam (1928), an inquiry into the nature and causes of the wealth of nations, Humphrey;Milford: Oxford University Press.

Solow, Robert M [1970], Growth theory an exposition, New York: Oxford University Press.

Todaro, Michael P (2000), Economic development, Reading, Mass: Addison-Wesle.